



شب

رونک ، ده ساله از برلین

شب چه بی صداست

شب چه تاریک است

ستاره ها در پشت ابرها به خواب رفتند

ناگهان صدایی از پشت ابرها به گوش رسید

آن صدا رعد و برق بود

آن گاه زمین لرزید

باغ شد پر از غوغا

باغ قشنگ گل ها شد پر از فریاد

پرستو ها صدای خود را به گوش من

رساندند

من پریشان به سوی باغ دویدم

وقتی باغ زیبا را پرپر دیدم

خودم را یکی از آن گل های پرپر دیدم

من ناراحتم که شاید هیچ وقت این باغ مثل

اول شاد نشود

اما من منتظرم و منتظر خواهم ماند

قدرتمندان است. او خیلی کنجکاوانه به حرف هایم گوش می داد بعد هم خداحافظی می کرد و می رفت.

به دلیل کلیه دردم مدتی بود که نمی توانستم از دکان بیرون بروم و از جایم تکان بخورم. آن چه پس انداز کرده بودم خرج دوا درمانم کردم و حاصلی هم نداشت. نمی دانستم چه خاکی به سرم بریزم. می بایستی هر جور که شده پیش دکتر خصوصی بروم ولی من که حتی پول بلیط هم نداشتم چه برسد به پول دکتر. عاقبت روزی از بدشانسی دم در دکان زمین خوردم و وقتی به هوش آمدم در بیمارستان بودم. بعدا فهمیدم که مرد مسنی که کدخدا غلامعلی نام داشت مرا به بیمارستان رسانده است. چند روز بعد شنیدم که دوستم «رزگار» همان حالت من بهش دست داده اما وضعیت وخیم تر از من بوده و متاسفانه هردو کلیه اش از کار افتاده بودند. «رزگار» با همان حال بد و دردناکش در میان پنج خواهر و والدینش جانش را از دست داد.

سرازیر می شد. من هم کاری از دستم بر نمی آمد. نوازشش می کردم و دلداری اش می دادم می گفتم تو که گناهی نداری. مقصر هم که نیستی. این روزگار لامصب و آدم های این روزگارند که نمی گذارند دنیا به کام ما جوانان بچرخد. دیگه نباید به فکر او باشی. فکر نان کن که خربزه آب است. ما ضعفا در این دنیا جایی نداریم یا بهتر بگویم مرده ای بیش نیستیم. مگر نمی بینی روزگار و مردم با ما چه گونه حکم می کنند. عزیزترین اشخاصمان را می ربایند و لباس های گلبرگی و سفیدرنگ عروسی را به تنش می کنند و به هرکسی که پول و پله ای دارند می فروشد. بعد این سیگار فروش های بدبخت را نگاه کن که چطور مثل بلانسبت سگ این کوچه و آن کوچه می کنند تا این که یک بسته سیگار بفروشند. حال و وضعی بدتر از سگ های بیابانی دارند. هر روز هم ده ها نفرشان با سروصورت خونین شده توسط «شرطه ها» راهی زندان میشوند و خانواده هایشان از سرنوشتشان بی خبرند. خوب به همین خاطر است که این دنیا، دنیای

روندی که آغاز نشده به پایان رسید!

از صفحه ۲۲

مبلغین صهیونیسم ثابت کرده اند که در استفاده از وجدان ناراحت اروپاییان بسیار کارآمد هستند. «نورمن فینکل اشتاین» نویسنده کتاب «در صنعت هالو کاست» (هالوکاست به معنای کشتار دسته جمعی یهودیان) این گونه سیاست ها را تحلیل و محکوم دانسته است.

به این دلایل می توان احساس هم دردی و حمایت طبیعی موجود در کشورهای استعماری چون آمریکا را به نفع مهاجرین سفیدپوست را نیز افزود. اما با این حال، اگر سیستم حاکم بر آمریکا هیچ گونه منفعت استراتژیکی در رابطه با اسرائیل نمی دید چنین احساسی هم نمی توانست تاثیر آن چنانی بگذارد. سیستم حاکم در آمریکا همواره در سیاست های خود منافع داخلی خود را مدنظر دارد. از خاطر نبریم که در سال ۱۹۵۶، «آیزنهاور» برای کاستن از نفوذ فرانسوی ها و انگلیسی ها در خاورمیانه، جانب مصر را در مناقشه با اسرائیل گرفت.

آیا اسرائیل خود تغییر خواهد کرد؟ آیا این کشور می تواند چشم انداز تاریخی دیگری را متفاوت با امپریالیسم غربی بپذیرد؟ این موضوع می تواند بحث تاریخی جالبی را به

واقعیت نخواهد پیوست. این تنها هدفی است که نیروهای دموکرات جهان را می تواند دور هم جمع نماید.

شهریور ۱۳۸۱



کنفرانس بین المللی پاریس...

از صفحه ۲۶

و استقلال را به دیکتاتوری و وابستگی کشاندند. اکنون و باردیگر با تهدیدات و نظامی گری در منطقه مانع مبارزه مستقل مردم ایران علیه رژیم جمهوری اسلامی هستند. ما با شدت مخالف مداخله نظامی آمریکا در عراق هستیم و همبستگی خود را با مردم و نیروهای دموکراتیک و مترقی عراق اعلام می داریم. پیشنهاد ما سازماندهی کارزاری جهانی و به ویژه تمرکز مبارزه بر بحران کنونی خاورمیانه است.

در طول یک روز نشست در فرصت های استراحت بیانیه های «کمیت اتحاد عمل برای دموکراسی» به زبان فرانسه و پلاتفرم سازمان اتحاد فداییان خلق ایران به انگلیسی در بین نمایندگان توزیع گردید و متقا بلا آن ها خواستار آشنایی بیشتر با ما و رابطه دوجانبه گردیدند.

دنبال بیاورد. من به یاد می آورم زمانی را که یهودیان در طی جنگ جهانی دوم از جنایات نازی ها گریخته و به مصر پناه آوردند. اگر این مردم به نادرستی توسط ملت هایی که در میانشان زندگی می کردند پذیرفته نشده بودند و حالا می خواهند به شرق، به سرزمین هایی که در آن نشأت گرفته اند باز گردند. پس خوش آمدند! یک میلیون یهودی در فلسطین، چرا که نه! این ها نظرات مردم در آن سال ها بود.

متاسفانه پس از رسیدن به فلسطین، تحت کنترل و آموزش از سوی سازمان های صهیونیست قرار گرفتند. به آن ها آموخته شد که چگونه مثل مهاجرین سفیدپوست رفتار کنند و عموما نیز چنین کردند.

حالا فلسطینی ها دولت اسرائیل را به رسمیت شناخته اند. چه می شد که اسرائیل نیز در مقابل دولت فلسطین را می پذیرفت!

اگر قبولاندن چنین دولتی حتی به دخالت بین المللی نیز احتیاج داشته باشد آیا امکان ایجاد روندی دیگر را در روابط میان ملت ها نمی تواند بوجود آورد؟ من معتقدم که این امکان وجود دارد.

اما چنین امکانی تا زمانی که اسرائیل از مناطق اشغالی پس از ۱۹۶۷ عقب نشینی نکند به